

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تا این جا گفته شد که وقتی که شك در اعتبار قصد قربت در يك واجبی داریم، یعنی: شك در تعبّدی و توصّلی بودن واجب داریم، در - مرحله سوّم - یعنی بعد از آن که دست ما از اطلاق لفظی (مرحله اوّل) و اطلاق مقامی (مرحله دوّم) کوتاه شد - باید مراجعه به عقل بکنیم که عقل حکم به اشتغال می کند و می گوید: باید این واجب را به قصد قربت انجام بدهی.

هم چنین در قصد الوجه و تمییز هم مسئله چنین است و عقل می گوید: وقتی که شك داری که این واجب را باید به قصد وجه یا تمییز انجام دهی یا خیر؟ عقل حکم می کند به اعتبار قصد الوجه و تمییز.

تا این جا آخوند حکم قصد قربت و قصد الوجه و تمییز را یکی کردند. ولی سپس از این مطلب استدراک کرده و در مسئله تفصیل می دهند که:

این شرایط مشکوکه دو نوع است: بعضی شرایط است که غالب مردم متوجه به آنها هستند، و بعضی از شرایطی است که عامه مردم از آنها غافلند و در ذهن عامه مردم اعتبار آن شرایط خطور نمی کند و فقط خاصّه و اهل علم از آنها اطلاع دارند.

اگر شرط مذکور از نوع اوّل باشد و شرطی باشد که عامه مردم به آن توجه دارند، مثلاً مثل قصد قربت که از شرایطی است که خود عامه مردم غالباً به آن توجه دارند؛ توضیح مطلب به این نحو است که مردم می دانند واجبی که از طرف شارع صادر می شود باید به نحوی که امر مولی اطاعت شود و تقریباً إلى الله انجام شود. در این چنین شرایطی نیازی نیست آمر آنها را بیان کند؛ زیرا عامه مردم توجه دارند و نیازی به بیان نیست و عقل می گوید: اگر آمر بیان نکرد شما باید آن را محقق کنید.

ولی شرایط مشکوکه ای که عامه مردم از آن غفلت دارند مثل قصد الوجه که اصلاً مردم معنای آن را نمی دانند تا چه برسد که بدانند آیا شارع آن را اعتبار کرده است یا نه؟ در چنین شرایطی اگر آمر آنها را معتبر بداند باید بیان کند و اگر بیان نکرد بدست می آوریم که آنها را معتبر نکرده است.

پس نتیجه این می شود که قصد قربت ولو أخذ آن در متعلّق امر، محال است ولی چون که عامه مردم به آن توجه دارند عقل حکم می کند که باید آورده شود؛ ولی قصد الوجه و تمییز چون که چنین نیست عقل آنها را معتبر نمی کند.

توهم: متوهم می گوید: از نظر عقلی شما در قصد الأمر قاعده اشتغال را جاری کردید و گفتید که عقل می گوید: با نیاوردن قصد أمر شك می کنیم که غرض مولی حاصل شده است یا نه؟ اشتغال یقینی، براءة یقینی لازم دارد و لذا عقل حکم می کند به اینکه قصد قربت، معتبر است. امّا براءة شرعی و نقلیه هم از طرفی جریان دارد. ادله براءة که مهمترین دلایلش حدیث رفع است این جا جریان پیدا می کند به اینکه شك می کنیم که شارع قصد امر را معتبر می داند یا نه؟ این جا حدیث رفع جاری می شود، یعنی

نیاز به اعتبار قصد الأمر نیست.

متوهم می‌گوید: هنگام شك در سایر اجزاء و شرایط مثلاً وقتی که شك می‌کنیم آیا سوره جزء نماز است یا نه؛ خود مرحوم آخوند از افرادی است که قائل است اشتغال عقلی و براءة نقلی جاری می‌شود، یعنی عقل می‌گوید: باید سوره را انجام دهی ولی ادله براءة می‌گوید: سوره واجب نیست. حالا راجع به قصد الأمر هم مثل سوره عمل کنید، یعنی اشتغال عقلی و براءة نقلی را جاری کنید.

جواب آخوند: قیاس قصد الأمر به سوره، قیاس مع الفارق است. سوره یکی از شرایط شرعی است، یعنی شارع می‌تواند سوره را به عنوان جزء نماز و در متعلق امر قید کند؛ ولی قصد الأمر قابل قید نیست.

به بیان دیگر: ادله براءة نقلیه - مثل حدیث رفع - در جایی جاری می‌شود که وضع آن شیء یا شرط، ممکن باشد و هر کجا وضع يك شیء ممکن شد رفع آن هم جایز است. شارع می‌تواند سوره را وضع کند و لذا می‌تواند آن را هم رفع کند. ولی در قصد الأمر بیان کردیم که شارع نمی‌تواند آن را در متعلق امر بیاورد و وقتی که وضعش ممکن نشد، رفعش هم ممکن نیست.

قصد الأمر یکی از شرایط واقعیه است. ما سه جور شرط داریم:

1- شرط شرعی: شرطی که شارع در لسان دلیلش بیان کرده است.

2- شرط عقلی: شرطی را که عقل درک می‌کند مثل قدرت.

3- شرط واقعی: شرطی که در واقع این فعل برای تحقق غرض از این فعل دخالت دارد.

و این سه شرط گاهی با هم جمع می‌شوند، یعنی شرطی شرعی باشد و واقعی هم باشد. در شرط واقعی کاری نداریم که منشأ شرط چیست.

آخوند ابتداءً برای فرق بین قصد الأمر و سوره می‌فرماید: قصد الأمر، شرط شرعی نیست و شرط واقعی است.

وقتی این بیان را مطرح می‌کنند دچار این اشکال می‌شوند که همان‌طوری که قصد أمر در تحقق غرض مولی دخالت دارد سوره هم در تحقق غرض مولی دخالت دارد و لذا سوره هم شرط واقعی است. از این رو برای فرق بین این دو این بیان را دارند که:

درست است که هر دو، شرط واقعی هستند ولی سوره يك شرط واقعی است که قابل آوردن در متعلق أمر هست، یعنی: سوره می‌تواند در ضمن وجوب صلاة، واجب شود و أمر متعلق به نماز می‌تواند شامل سوره هم بشود. آن وقت وقتی شك می‌کنیم که شارع سوره را واجب کرده است یا نه، یعنی شك می‌کنیم که أمر به نماز نسبت به سوره فعلیت دارد یا نه؟ و لذا شك در تکلیف می‌شود و براءة جاری می‌کنیم.

ولی در قصد الأمر که آن هم شرط واقعی است چون که بیان کردیم که شارع نمی‌تواند قصد الأمر را در متعلق بیاورد و لذا تکلیف با قطع نظر از قصد الأمر، فعلی است؛ و لذا وقتی شك می‌کنیم که آیا تکلیف فعلی بدون قصد أمر، غرض مولی را محقق می‌کند یا نه؟ باید سراغ قاعده اشتغال برویم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ